

« سندلی کنار پنجره بگذاریم

و بنشینیم و

به شب دراز تارک خاموش سرد بیان نگاه کنیم . »

نویسنده و کارگردان : عباس تعلبدیان

بازیگران : هوشنگ توزیع ، شکوه نجم‌آبادی ، صدرالدین

زاهد ، رضا رویگری و . . .

محل اجرا : کارگاه نمایش



پژوهشی نام نمایشنامه

در سندلی با تعلبدیان در مقام نویسنده و هم‌کارگردان رو برو هستیم . در این نمایشنامه هم ، آدمها تگ تگ با یک مشت خاطره که همیشه فکرشان را مشغول می‌کند ، در « لازمان » وارد « لامکان » می‌شوند ، هیچ آینده‌ای انتظار هیچکدام را نمی‌کند و جز گذشته ، هیچکدام هیچ چیز ندارند . حرفشان ، معشوش ، درهم و گنگ و نامفهوم است اما از حق

با نام تعلبدیان از نمایشنامه « پژوهشی . . . » آشنا هستیم . کارگردانی دقیق و زیبایی آربی آوانسیان خاطرۀ خوشی در یادها باقی گذاشت . متن نمایشنامه « سندلی . . . » تا حد بسیاری به « پژوهشی » شبیه است . اینجا قصداً ، مقایسه نخواهد بود چرا که در « پژوهشی . . . » با آربی آوانسیان رو برو بودیم اما ،

نگذریم گاه با طراقت‌هایی توأم می‌شود که به دل می‌نشینند . « سندلی . . . » در کل چیزی است که به هیچ کجا نمی‌توان ربطش داد . اما باید گفت که این اثر برخلاف آنچه می‌نماید به هیچ وجه مبهم نیست ، چرا که آنچه موجب مبهم‌گونه ساختن این اثر می‌شود ، گسستگی و عدم ارتباط و انسجام موضوعی و صوری اثر است که به این خصیصه در هیچ کجا ، نام ابهام نداده‌اند . و اینجا ، اشاره‌ای لازم است به‌گونه‌ا‌گونه‌ای ابهام در آثار هنری و اینکه آنچه ابهام منطقی در هنر نامیده‌اند ، هنرمندانه بودن تصرف در مفهوم است . اما در اجزاء این اثر ابهام وجود ندارد به دلیل اینکه اکثر تصاویر ، عینی و واقع‌گرا هستند و تصرف قابل‌رؤی‌تری نیز در آن‌ها نشده است . (رجوع کنید به کتاب چاپ شده) و آنچه در کل نامفهوم ، و به‌قولی مبهم بنظر می‌رسد ، از گونه‌ای « کولاز » ناپخته مفاهیم (شاید هم پخته و آگاهانه . نمی‌دانم) ناشی می‌شود . مثلاً فرض کنید که من چتری را بردارم و در کاسی ماست قرار دهم . آیا غیر از اینکه دو شیئی بی‌ربط را کنار هم قرار داده‌ام ، کار دیگری کرده‌ام ! آیا این عمل من در جهت ساختن تصویر و ایجاد مفهوم بوده است ؟ تنها چیزی که این عمل در بیننده تولید می‌کند ، شگفتی و حیرت‌زدگی

ست و همین . حال اگر من این «کولاز» بی ربط را به عنوان اثر هنری عرضه کنم ، تماشاگر معمولی که به سادگی گول می خورد ، لشکال ایجاد ارتباط با اثر را ناشی ز ابهام آن می پندارد و می کوشد تا با درک این ابهام ، لذتی هنری کسب کند . این شاید واقعاً ابهام باشد ، اما ابهام منطقی و قابل قبول در هنر تلقی نمی شود .

« سندلی . . . » بنابراین ، ابهامی از این نوع ندارد اما در پیوند ، نقص دارد و فاقد انسجام است . آدمهای « سندلی . . . » حجم ندارند . همیشه حرفهایی می زنند که از پهنای دهانشان بزرگتر است و همچنین در دنیایی از بافته های خودشان اسیرند . قابلیت و توانایی ایجاد ارتباط با یکدیگر را ندارند حتی صدای همدیگر را نمی شنوند و یککاش که در این ناتوانی در ارتباط ، موضوعی نهفته بود .

گفتار این اثر که اکثراً حالت کتابی دارد گاه و بی گاه تغییر می کند و عامیانه می شود . این تغییر لحن ، به علت تناقضی که با روال اصلی کار دارد ، خواننده یا بیننده را متعجب می سازد . خلاصه اینکه تماشاگر یا خواننده نمایشنامه « سندلی . . . » در شگفتی و بهت فرورفته است و تا پایان هم در این حالت باقی می ماند . اما وقتی در یک نمایشنامه ،

انسجام و ارتباطی میان گفتارها نیست کارگردان قادر است با انسجامی که در فرم های دراماتیک ایجاد می کند ، همه پراکنندگی هارا مرکزیت دهد و ارتباطی به وجود بیاورد .

در اجرایی که از « سندلی . . . » دیدیم ، در تیمه اول نمایشنامه ، کارگردان عوفق نشده بود نمایشنامه را لافل تا حد قابل پذیرش به یک اثر دراماتیک نزدیک کند . باز هم پراکنندگی به چشم می خورد و این بار در فرم های تئاتری . در همین قسمت نمایشنامه ، میزانسن کسالت آور (اشاره به صحنه ای که اقلاً یک ربع تمام مرد و زنی بدون حرکت برجای می ایستند و حرف می زنند) باعث شده بود که حتی تماشاگر نتواند تماشای نمایشنامه را تحمل کند چه رسد به اینکه تحت تأثیر قرار گیرد .

اما از نیمه دوم تا به آخر ، نعلبندیان توانسته بود از عوامیل دراماتیک روی صحنه برای هماهنگی و انسجام فرم ها استفاده کنند . در این قسمت او « ریتم » بسیار جالبی در حرکت و مخصوصاً « بیان » ایجاد می کند و برای تأثیر بیشتر ، از همخوانی کمک میگیرد . بازیگران بسیار مستعدی در این اجرا شرکت داشتند که بهراستی درخشیدند و اگر امکانات محدود میزانسن نبود ، می توانستند درخششی بیش از این هم داشته باشند .

اینست که می توان گفت بازیها ، جز در یکی دو مورد جزئی ، جای ایراد نداشت و بازیگران تا آنجا که مقدورشان بود سعی کردند از بی شخصیتی پرسوناژ ، شخصیتی قابل لمس تحویل تماشاگر دهند .

نقد کتاب



داعیه روشن اندیشی

عرفان و منطق
اثر بستراند راسل
ترجمه جعفر دریابندی
ناشر سازمان کتابهای جسی